روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۲۲ ■ شماره ۱۹۸ دوره جدید ■ یکشنبه ۷ آذر ۱۳۸۹ ■ ۲۱ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۲۸ نوامبر ۲۰۱۰

پخش بازی رئال مادرید و بارسلونا در پردیس ملت

بازی دو تیم رئال مادرید و بارسلونا در پردیس سینمایی ملت روی پرده می‌رود. به گزارش مهر بازی دو تیم محبوب اسپانیایی ساعت ۲۳ دوشنبه هشتم آذرماه در پردیس سینمایی ملت روی پرده می‌رود. علاقه‌مندان می‌توانند برای تهیه بلیت با سینما تماس بگیرند. پردیس سینمایی ملت پیش از این هم اقدام به نمایش مسابقه‌های فوتبال کرده که با استقبال مخاطبان همراه بوده است. پیش از این بازی‌های جام‌جهانی فوتبال ۲۰۱۰ به آفریقای جنوبی در چند سینمای تهران به نمایش درآمد و با استقبال تماشاگران سینما روبه‌رو شد.

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۲ اذان مغرب ۱۷:۱۱ اذان صبح فردا ۵:۲۵ طلوع آفتاب ۶:۵۳

آخر

اتوبیوگرافی

وقتی به پدرم افتخار کردم - ۲۹

احمد غلامی

جلیل ساواکی ۵۷ حالا شده بود آقا جلیل بزرگ‌منش. جلیل‌ساواکی وقتی بساز بفروش شد، اول چشمش خرابه‌ای را گرفت که سعید سگ‌باز توی آن برای خودش با پیت‌های حلبی روغن‌نباتی سال‌ها خانه ساخته بود و بی‌خبر از آبی که زیر پایش بسته بودند، با ترامادول زندگی می‌کرد و وقتی فهمید قرار است لودرها خانه‌اش را ویران کنند و او باید کوچ کند و از آنجا به خرابه‌ای دیگر برود خیلی دیر شده بود. دیرتر از آن زمانی بود که فهمید کسی که خانه‌اش را ویران می‌کند، کسی است که در بحبوحه انقلاب جانش را نجات داده بود و نگذاشته بود اهالی محل الکی‌الکی اعدامش کنند. اگرچه اگر زودتر هم می‌فهمید، کاری از دستش برنمی‌آمد. جلیل بزرگ‌منش آنقدر بزرگ شده بود که با سعید سگ‌باز روبه‌رو نشود و به قولی «وقتی یه نفر می‌میره، یه آدم مرده، وقتی صد هزار نفر می‌میرند، این فقط یه عدده.» حالا سعیدسگ‌باز هم توی آدم‌هایی که جلیل بزرگ‌منش خانه‌هایشان را ویران کرده بود و دوباره خانه ساخته بود فقط یک عدد بود نه خاطره‌ای تعهدبرانگیز. لودرها خانه سعیدسگ‌باز را در چشم‌برهم‌زدنی زیر و رو کردند و سعیدسگ‌باز تمام اثاثیه خانه‌اش را که یک ساک دستی بود و قاب عکسی از دخترش رعنا که اعدام شده بود زیر بغل زد و راه افتاد. پارس‌های ممتد و زوزه‌های تهدیدکننده ترامادول هم نتوانست لودرها را از ویران کردن منصرف کند. پیت حلبی‌های چای شهرزاد که رنگ و رو رفته شده بود به نرمی له و مچاله می‌شد و تک‌درخت توی خرابه به آنی ناپدید شد و انگار از روز اول هم در اینجا کسی نبوده.

سعیدسگ‌باز خیلی زود خانه پیدا می‌کرد. چون توقع زیادی از زندگی نداشت. بساطش را در خرابه‌ای دیگر علم می‌کرد و از آنجا که اطراف ما پر از خرابه بود سعیدسگ‌باز خیلی سخت نگرفت و فقط ترامادول بود که فکر می‌کرد از ویلای پدرش بیرونش کرده‌اند.

وقتی رفتم خانه پدرزنم گفت: «چه خبر بود توی خیابون حاجیان؟» گفتم: «خونه سعیدسگ‌باز رو خراب کردن.» گفت: «بهتر. این مرتیکه وجودش سمه.» پدرم گفت: «نه بابا واسه خودش آدم حسابی بوده.» تا حالا این حرف را از پدرم نشنیده بودم. اصلاً فکر نمی‌کردم او را بشناسد. گفت: «خیلی آدمه، نیگا نکن معتاد شد. خیلی بیشتر از من و تو می‌فهمه.» پدرزنم ناراحت شد و گفت: «والله چه عرض کنم.»

خیلی خوشحال بودم. فکر نمی‌کردم پدرم سعید سگ‌باز را تحویل بگیرد. آدم بدعنقی که حتی به سایه خودش هم سلام نمی‌داد. پدرزنم گفت: «حالا فهمیدم آقازاده چرا این جوریه.» پدرم ناراحت شد. عادت نداشت کسی به او کنایه بزند و ساکت بماند. اما ماند و سکوت کرد. بعد حرف را عوض کرد. گفت: «بالاخره روزگاره دیگه.» مادر سینی چای را آورد و گذاشت زمین. پدرم استکان چای را گذاشت جلوی پدرزنم و تعارفش کرد. پدرزنم چای را برداشت، دست کرد که از توی قندان قند بردارد که قندان از زیر دستش کنار رفت و روی فرش کشیده شد. پدرزنم متعجب قند را نگاه کرد. خم شد و دوباره دست کرد قندان بردارد اما باز قندان روی فرش کشیده شد. پدرزنم همان جوری که روی زانوهایش مانده بود، گفت: «ای والله سرکاریه.» ما هیچ‌کدام نخندیدیم. من که جرات نمی‌کردم و پدرم هم اهل شوخی و خنده نبود. پدرزنم وقتی قیافه جدی ما را دید دوباره خم شد قند بردارد و قندان این بار تندتر رفت. پدرزنم زد زیر خنده و گفت: «عجیبه، از خیر قند گذشتیم.» پدر دست کرد و قندان را به او داد. پدرزنم وقتی نخ بی‌رنگ را دور حلقه قندان دید، برای اینکه خودش را از تک و تا نیندازد، گفت: «چه باحاله اصلاً نخش دیده نمیشه.» پدرم گفت: «آره واسه سرکار گذاشتن جون میده.» وقتی به پدرم گفتم: من به تو افتخار می‌کنم، زل زد توی چشم‌هایم و گفت: «کره خر، این افتخار داره.» باز هم پدرم منظور مرا نفهمیده بود. من به خاطر نگاهش به سعید سگ‌باز به او افتخار می‌کردم و او فکر می‌کرد چون پدرزنم را بور کرده بود به او می‌بالم.

گزارش آخر: اسکار بهترین بازیگر زن به چه کسی می‌رسد

دوست یونگ یا همسر ارنست همینگوی

مانی فراهانی

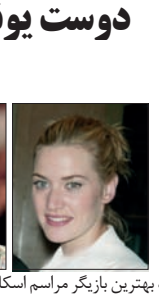

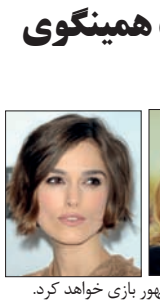

سال آینده سینماها در انتظار چه خواهند بود؟ زنانی که ممکن است با فیلم‌هایشان نامزد بهترین بازیگر مراسم اسکار باشند، چه کسانی هستند؟ استیو جیمز منتقد هالیوود ریپورتر معتقد است این پیش‌بینی‌ها چندان دشوار نیست و می‌توان با نگاهی به لیست فیلم‌هایی که در دست ساخت است، پیش‌بینی‌های نزدیک به واقعیتی داشت.

کیت وینسلت و روزهای درخشان

کیت وینسلت این روزها قراردادهای مشهوری را امضا کرده است. او در یکی دو سال گذشته با فیلم‌هایی همچون «جاده انقلابی» و «کتابخوان» به روزهای اوجش در سینما نزدیک شده است. احتمال اینکه «خدای کشتار» در سینماهای جهان تبدیل به یک اتفاق شود، هیچ بعید نیست. حضور رومن پولانسکی، یاسمینا رضا نمایشنامه‌نویس نامدار فرانسوی و کیت وینسلت خود به خود یک اتفاق است. جودی فاستر، مت دیلان و کریستوفر والتز هم در کنار کیت وینسلت بازی خواهند کرد. این چهار بازیگر در نقش دو زوج اصلی نمایش «خدای کشتار» ظاهر می‌شوند. فیلم آینده پولانسکی از ماه فوریه به مدت ۱۲ هفته در بروکلین (نیویورک) مقابل دوربین می‌رود. از آنجا که پولانسکی نمی‌تواند به امریکا سفر کند، جریان فیلمبرداری را از پاریس دنبال خواهد کرد.

کایرا نایتلی آناکارنینا می‌شود

«کایرا نایتلی» بازیگر خبرساز فیلم‌هایی چون «دوشس» و «دزدان دریایی کارائیب» در فیلمی ایفاگر نقش «آناکارنینا» می‌شود. بر اساس شخصیت «آناکارنینا» به عنوان یکی از قهرمانان نامی روسیه یک فیلم ساخته خواهد شد. بنابر اعلام دیلی میل، این فیلم اقتباسی توسط «جو رایت» کارگردانی خواهد شد. «جو رایت» که با ساخت فیلم‌هایی چون «تاوان» و «غرور و تعصب» به چهره‌ای مطرح در عالم فیلمسازی بدل شده است، این فیلم را از سال آینده میلادی مقابل دوربین خواهد برد. «روش خطرناک» فیلم دیگری است که سال آینده از کایرا نایتلی روی پرده سینماها می‌آید؛ فیلمی که احتمالاً به دلیل حضور کارگردان صاحب سبک دیوید کرانبرگ در کانون توجه فیلم‌های سال آینده قرار خواهد گرفت. کرانبرگ از سال ۲۰۰۷ فیلمی نساخته است. دیوید کرانبرگ در این فیلم سراغ یک سوژه عجیب رفته است؛ رابطه میان فروید و یونگ با استناد به نامه‌های به جامانده از این دو نفر. کایرا نایتلی در این فیلم در نقش سابینای مشهور بازی خواهد کرد.

کیدمن در نقش همسر همینگوی

نیکول کیدمن آخرین بار در فیلم پر از ساز و آواز «نه»بازی درخشانش را ارائه کرد و حالا هم به زودی فیلم چاله خرگوش با بازی او و به کارگردانی «جان کامرون» که به نظر دوام چندانی در صدر پرفروش‌ترین‌ها نخواهد داشت. اما قراردادهای او برای فیلم‌هایی که در سال ۲۰۱۱ بازی خواهد کرد به شدت جلب نظر می‌کنند. اول از همه قرار است او در نقش یکی از زن‌های مهم زندگی ارنست همینگوی نویسنده بزرگ امریکایی ظاهر شود، در ضمن کلایو اوون هم نقش جوانی‌های همینگوی را بازی خواهد کرد. داستان در طول جنگ جهانی دوم می‌گذرد و رابطه‌ای که میان همینگوی و مارتا گلووان شکل می‌گیرد داستان را پیش می‌برد. دختر دانمارک فیلم دیگری است که کیدمن به همراه ماریون کوتیلارد در آن بازی خواهد کرد.

ساندرا بولاک و بازسازی یک رمان

ساندرا بولاک پولسازترین بازیگر سینما در سال ۲۰۱۰ این روزها با استفن دالدری و جاناتان سافران فوئر زیاد دیده می‌شود. استفن دالدری که سال قبل با درام اجتماعی و ضدجنگ «کتابخوان» توجه منتقدان و دوستداران جدی سینما را جلب کرد، برای فیلم جدید خود دوباره سراغ قصه یک کتاب پرخواننده رفته است و با بازی ساندرا بولاک احتمالاً یکی از بحث‌برانگیزترین فیلم‌های سال ۲۰۱۱ خواهد بود. این کتاب که با الهام از حادثه یازدهم سپتامبر نوشته شده، «بار بی‌نهایت و بسته شگفت‌انگیز» نام دارد و به همین نام هم جلوی دوربین سینما می‌رود. بولاک بین ژوئن ۲۰۰۹ تا ژوئن ۲۰۱۰ حدود ۵۶ میلیون دلار درآمد داشته که بخش زیادی از آن به خاطر دو فیلم «پیشنهاد» و «نقطه کور» بوده است. فوربس نوشت: «با وجود تمام مشکلات شخصی ساندرا بولاک در یک سال گذشته، او به لحاظ مالی بسیار موفق بوده است.». بولاک ۴۶ساله اخیراً از همسر خود جدا شد. ریس ویترسپون و کامرون دیاز هر یک حدود ۳۲ میلیون دلار درآمد داشته‌اند. جنیفر آنیستن با ۲۷ میلیون دلار در رده بعدی قرار دارد. سارا جسیکا پارکر با ۲۵ میلیون دلار در رده پنجم قرار دارد.

زاویه دید: نگاهی به تئاتر روی صحنه شادمهر راستین در خانه هنرمندان

هیاهوی همهمه همگانی

حسین مهکام

حواشی اجرای تئاتر در ایران حتی برای کارگردان‌های شناخته‌شده آنقدر زیاد است که اگر خستگی را به تن گروه نگذارد، در خوشبینانه‌ترین حالت، آنها را به یک‌دهم خواسته‌های اولیه هم نمی‌رساند. شادمهر راستین فیلمنامه‌نویس و آرشیتکت برای اجرای تئاترش بسیار مورد حواشی آزاردهنده قرار گرفت و نهایتاً هم در سالن استاد انتظامی خانه هنرمندان با امکانات بسیار محدود تئاترش را روی صحنه برد؛ «هیاهوی همهمه همگانی». تئاتر درباره چند کافی‌شاپ است که از هر کدام یک میز را می‌بینیم و پشت هر میز دو نفر و ارتباطات بحران‌آلود و شاید به عبارت بهتر، رئال امروز را. به زعم من همین اتفاق که با چند کافی‌شاپ و هر یک در نقطه‌ای متفاوت در شهر تهران با توجه به طبقه آدم‌ها و افکار و شیوه زندگی‌شان مواجهیم، یعنی از فضاهای آشنای کافی‌شاپی پیش از این فاصله معقولی گرفته‌ایم و یعنی مولف جهان‌بینی‌ای منتقدانه یا مستندنگار درباره وضعیت روابط دارد و این نقد به مفهوم ساختارشناسانه‌اش در طول اثر هر از گاه مورد هجو هم قرار می‌گیرد. به همین سبب ریتم رویدادها دارای سرخوشی قابل توجهی است که به شکلی هوشمندانه از روایت تراژیک رخدادهای تراژیک رهیده است. یعنی عامدانه رخدادهایی تلخ را به گونه‌ای نشانت می‌دهد که بیشتر می‌خندی یا اگر عمیق‌تر ببینی، لبخندی تلخ می‌زنی. این حتی در موسیقی‌های انتخابی امیر بهاری برای کار هم به شکل مطلوبی به روایت مولف انضمام می‌شود. کار سر و شکل قرصی دارد و لذت‌بخش است. اگر چه معتقدم ای کاش راوی همه این ماجراها که مولف باشد دیدگاه خودش را از هجو درون هر پاره داستان و هر کافی‌شاپ و هر خرده‌روایت بیرون می‌کشید و ریتم شخصی‌اش را با مکث‌های میان‌پاره‌های متفاوت داستان به عنوان تکمله جهان‌بینی‌اش نشان‌مان می‌داد. آنچه الان می‌بینیم به گونه‌ای پیشبرد داستان با ریتم درون همه تکه‌های داستان است و در واقع به شکلی مدرن اقتدار مولف به صفر میل کرده. اما اتفاقاً و استثنائاً در چنین کاری که دغدغه اجتماعی دارد گمانم بر این است که بهتر است مولف اتوریته‌اش را به رخ اثر بکشد و لابه‌لای پاره‌های داستان را با ریتم شخصی‌اش پر کند. این نکته البته بسیار سلیقه‌ای است و هیچ معیاری بر آن مترتب نیست. راستین این اثر را با دانشجویانش روی صحنه برده و گروه جوان بازیگرش، اگرچه با اندک تفاوتی در توانایی‌ها، بسیار قابل باورند و راستش تئاتری است که ارزش اجراهای بیش از این در تعداد اجرا و سالن بهتر، بسیار دارد.

گردون: پس از دیدار با رئیس اداره سانسور حکومت سابق اسپانیا

ماریو بارگاس یوسا به سانسور اعتراف کرد

نویسنده برنده نوبل ادبیات اعتراف کرد پس از دیدار با رئیس اداره سانسور حکومت سابق اسپانیا قسمت‌هایی از کتاب «شهر و سگ‌ها» را سانسور کرده است. به گزارش خبرآنلاین، این سانسورها بر زبان و بی‌اخلاقی‌های موجود در رمان وارد شد و یوسای جوان برای اینکه کتابش چاپ شود با هرگونه تغییری موافقت کرد. یکی از ناظران چاپ در توضیح کتاب «شهر و سگ‌ها» نوشته بود: «رایج‌ترین کلمات این کتاب «کثافت»، «لعنتی» و از این قبیل هستند، این عبارات در کل مذموم هستند، علاوه بر این کتاب به موضوعات قبیحی اشاره می‌کند.» ناظر چاپ دیگری در مورد کتاب «گفت‌وگو در کاتدرال» گفته بود: «به نظرم این کتاب تحت هیچ شرایطی نباید منتشر شود. این کتاب مارکسیستی، ضددین، ضدنظامی و قبیح است.» تلاش برای چاپ آثار ماریو بارگاس یوسا در اسپانیا کشوری که اکنون این نویسنده پرویی ملیت آن را نیز دارد توسط مجله «ال پائیس» فاش شد که در آرشیو «اورولیان» به این مدارک برخورد. یوسا به این روزنامه گفت: «سانسورها چنان بی‌مورد و دور از ذهن بود که حتی خود سانسورچی‌ها هم به کنترل و نظارت خود شک داشتند.» با این وجود «ال پائیس» تصریح کرد در آن رمان یوسا موافقت کرد بخش‌هایی را که رژیم فرانکو «بی‌ادبانه» می‌خواند یا موجب ناراحتی دولت می‌شود، تغییر دهد. مثلاً این نویسنده اعتراف می‌کند پس از دعوت شدن به مراسم ناهار توسط کارلوس رابلز پیکر رئیس اداره سانسور هشت پاراگراف «شهر و سگ‌ها» را تغییر داده است. پیکر به چاپ کتاب علاقه داشته اما ترسش از مخالفت ارتش بوده است. رابلز پیکر در مورد این کتاب که یوسا را به ستاره ادبیات امریکای لاتین بدل کرد، گفت: «به ملاحظاتی فرمی اشاره کردم و او (یوسا) کاملاً متوجه منظورم شد. در آن زمان می‌ترسیدم رمان ضد ارتش به نظر بیاید.» به گزارش خبرآنلاین به نقل از گاردین نویسنده «مرگ در آند» در سال ۱۹۶۳ نامه‌ای به رابلز پیکر نوشت و گفت تغییرات را لحاظ کرده است زیرا «در محتوا و البته فرم کتاب تغییری بنیادین ایجاد نمی‌کنند». یوسا لحن برخی قسمت‌ها را تلطیف کرده و با استفاده از «واژگان مترادف و خنثی‌تر اندکی بر ابهام اثر افزوده است» هرچند او این کار را بدون «لذت یا رغبت» انجام داده است. برنده نوبل ادبیات سال ۲۰۱۰ در ادامه نامه نوشته است: «می‌خواهم وظیفه‌ام را در قبال لطف شما انجام دهم اما این به معنی مخالفت من با اساس سانسور نیست. من معتقدم خلق اثر هنری باید کاملاً آزادانه باشد، بدون هیچ محدودیتی مگر محدودیتی که نویسنده و وجدانش اعمال می‌کند.» ناشر آثار یوسا در چاپ دوم آثار وی تمام بخش‌های تغییریافته را به حالت اول بازگرداند. اولین اثری از یوسا که به زبان اسپانیایی چاپ شد مجموعه‌داستانی بود به نام «سرکرده‌ها» که با تغییر چند کلمه چاپ شد. البته کلمات مترادفی که جایگزین شدند با کلمات اولیه تفاوت معنایی نداشتند و معلوم نیست چرا چنین تغییراتی لحاظ شد. این تغییرات موجب چاپ شدن کتاب‌های یوسا در اسپانیا شد؛ کتاب‌هایی که همگی به آثار کلاسیک بدل شدند.

دغدغه روشنفکری: از برگزاری سمینار تا تدریس و سرودن شعر

حرف‌های تازه، بدیع و دقیق

ضیاء موحد

این چند وقت در پی فراهم کردن مقدمات برگزاری روز جهانی فلسفه و سمینار منطق که موسسه فلسفه و حکمت برگزارکننده آنها بود، بودیم. در روز جهانی فلسفه من فقط یک میزگرد را اداره کردم اما روز بعد که سمینار منطق برگزار شد یکی از بزرگان منطق را که انگلیسی است از طرف موسسه دعوت کرده بودم که برای سخنرانی به ایران بیاید. اسمش ویلفرد هاجز است.

هاجز یکی از ریاضیدان‌ها و منطق‌دانان مهم بین‌المللی است اما اهمیت حضور او در سمینار منطق برای ما بیش از این بود. او مدت‌ها روی منطق اسلامی و به خصوص ابن سینا کار کرده و چون زبان عربی را به خوبی فرا گرفته بسیاری از تالیفات ابن سینا را از عربی به انگلیسی ترجمه کرده است. ویلفرد هاجز در این مراسم حرف‌های بسیار تازه، بدیع و دقیقی زد. در سمینار منطق دو نفر دیگر هم درباره ابن‌سینا صحبت کردند، از جمله خود من و پوستر سمینار هم عکس ابن سینا بود اما دکتر کاوه لاجوردی و دکتر نصرالله موسویان درباره فلسفه منطق و زبان صحبت کردند.

بنابراین سمینار منطق موضوعات متنوعی را پوشش می‌داد از جمله منطق جدید، منطق قدیم و فلسفه‌منطق...

این روزها که تازه از برگزاری سمینارها فارغ شده‌ایم یک کتاب فلسفی جدید خوانده‌ام که به درد عامه مردم نمی‌خورد اما برای آنها که در حوزه فلسفه و منطق مطالعه می‌کنند یکی از بهترین‌هاست.

این کتاب که توسط موسسه حکمت و فلسفه منتشر شده به زبان عربی است و توسط افضل‌الدین خونجی که شاید بعد از ابن سینا بزرگ‌ترین منطق‌دان ایرانی باشد، نوشته شده است. این کتاب تا به حال منتشر نشده بود و به نظرم یکی از کتاب‌های کارآمد حوزه فلسفه و منطق است. الان در دو زمینه درگیر کار هستم؛ یکی کارهای دانشگاهی که شامل راهنمایی دانشجویان برای تحقیقات پایان‌نامه‌هایشان و تدریس برخی دروس می‌شود و دوم کارهای ادبی است. در زمینه ادبی قصد دارم یک مجموعه شعر دوزبانه به چاپ برسانم؛ شعرهایی به زبان فارسی و انگلیسی. الان همه مقدمات این مجموعه شعر آماده است و اگر مشکلی پیش نیاید به همین زودی آن را به ناشر می‌سپارم.

مزقون: در ستایش همت گردانندگان سایت موسیقی ایرانیان

همتی بلند

بهرنگ تنکابنی

بی‌شک در بین موضوعات جست‌وجوهای اینترنتی درباره فرهنگ‌های ملل مختلف در کنار بناها و آثار تاریخی و باستانی، صنایع دستی و البته غذا، موسیقی این فرهنگ‌ها نیز همواره یکی از عناوین مهم و جذاب برای هر جست‌وگری بوده است. نام خیلی از کشورها یادآور موسیقی‌هایشان است و خیلی‌ها اگر قصد سفر به دیاری داشته باشند، در کنار همه اطلاعاتی که جمع‌آوری می‌کنند، سری هم به وب‌سایت‌هایی می‌زنند که آگاهی خود را نسبت به موسیقی آن کشور بالا ببرند.

مثلاً شکی نیست که نام کشور اسپانیا یادآور موسیقی فلامنکو است، راگاهای هند هیچ گاه از ذهن پاک نمی‌شود، سالسا و سامبا و تانگوی امریکای لاتین خود یک جاذبه توریستی مهم به حساب می‌آید و موسیقی آفریقا به اندازه جذابیت‌های ناشناخته طبیعتش مرموز و وسوسه‌برانگیز است و حتی ریتم پویای موسیقی بالکان و ظرافت‌های موسیقی یونان و البته کرشمه‌های موسیقی اعراب و زخمه‌های آذری‌ها، همگی برای هر مسافری جذاب و پر از پرسش است.

موسیقی اصیل ما نیز از شاخصه‌های فرهنگی ما به حساب می‌آید؛ موسیقی‌ای که با ادبیات غنی و هزارساله ما پیوندی ناگسستنی دارد. قطعاً هر مهمان خارجی که قدم به این خاک می‌گذارد اگر با این موسیقی مواجه شود جهان‌بینی متفاوتی به هنر و فرهنگ ایران پیدا می‌کند. اما آیا منبع و ماخذی برای آن مهمان خارجی وجود دارد که از این بخش مهم فرهنگ ما آگاهی یابد؟ جز چند سطر کلی در وب‌سایت‌های تخصصی یا چند صفحه‌ای در دایره‌المعارف‌های سنگین، منبع آسان‌تری وجود دارد؟ آیا کنجکاوان فرهنگ ایران حوصله گشتن در کتاب‌های تخصصی را دارند؟ چه کسانی باید این منابع آگاهی را مهیا سازند جز خودمان؟

یکی از دغدغه‌هایی که ذهن جمعی از دست‌اندرکاران موسیقی را در سالیان اخیر به خود مشغول کرده بود ارائه راه‌هایی برای معرفی ساده ولی جامع از فرهنگ موسیقی اصیل ایرانی برای مخاطب خارجی بوده است. با این هدف کارهای هرچند کوچک ولی بسیار ارزشمندی نیز انجام شد، مثل حضور ناشران در نمایشگاه‌های بین‌المللی صنعت نشر موسیقی یا نوشتن مقالاتی در مجلات موسیقی دنیا و انتشار چند مقاله به زبان انگلیسی در چند سایت داخلی، اما هیچ‌کدام از این فعالیت‌ها نمی‌توانست منبعی جامع و پیگیر و پویا برای معرفی موسیقی ایران و بازتاب فعالیت‌های موسیقی ما نزد مخاطب خارجی باشد. البته این مهم به سرمایه‌گذاری، نیروی انسانی و همچنین دانش بالایی نیاز دارد که انجام آن را دشوار می‌نمایاند.

اما اکنون باید خرسند باشیم که گروهی از علاقه‌مندان موسیقی در وب‌سایت موسیقی ایرانیان همتی بزرگ و گامی بلند برداشته‌اند و بخش انگلیسی این سایت را با پویایی خیره‌کننده‌ای راه‌اندازی کرده‌اند؛ منبعی جامع اما به زبان ساده و به‌روز از موسیقی ایران و فعالیت‌های آن با نگارشی روی هم رفته با دقت و گزینشی در مجموع خردمندانه. بد نیست سری به وب‌سایت موسیقی ایرانیان بزنید و به بخش انگلیسی این سایت که به تازگی راه‌اندازی شده نگاهی بیندازید و اگر مخاطبی را برای آن می‌شناسید حتماً این سایت را به ایشان معرفی کنید تا بیشتر با موسیقی ما آشنا شود.

و امّا بعد...: اندر آداب نوشتار

اعتماد به نفس

جعفر مدرس صادقی

همه‌ی زبان‌های زنده‌ی دنیا از زبان‌های بیگانه وام گرفته‌اند و می‌گیرند و این داد و ستد لازمه‌ی زنده بودن زبان‌هاست و یکی از نتایج ارتباطات تاریخی و فرهنگی ملت‌ها باهم. اما کلمه‌های بیگانه در هر زبانی دستخوش تغییرات و اعوجاجاتی می‌شوند تا در قالب زبان میزبان جا بیفتند. میزان این تغییرات و اعوجاجات گاهی به حدّی زیاد است که کلمه‌ی اصلی و سرچشمه‌ی اقتباس به زحمت قابل تشخیص است و گاهی وقتها هم برای این که خودش را در بستر زبان میزبان جا بیندازد فقط به یک دستکاری جزئی نیاز دارد. زبان‌هایی که اعتماد به نفس بیشتری دارند و یا (دقیق‌تر بگوییم) در دوره‌ی شکوفایی و خلاقیت خود به سر می‌برند، تأثیر بیشتری بر کلمه‌هایی که از زبان‌های دیگر می‌گیرند می‌گذارند و استعداد بیشتری در بومی کردن برگرفته‌های بیگانه به خرج می‌دهند. اوّلین متون فارسی به جا مانده از قرن چهارم و پنجم هجری نشان می‌دهد که نویسندگان پیشکسوت فارسی‌زبان با چه اعتماد به نفس و قدرت ابتکاری ترکیبات عربی را به کار می‌گرفتند و آنها را در ساختار زبان فارسی جا می‌انداختند. ترکیبات عربی فقط تا آن حد به کار می‌رفت که جاهای خالی را پُر کند و به زبان قدرت بیان نافذتری بدهد. این برخورد خلاقانه تا پایان قرن ششم ادامه داشت و اوج آن را در «تاریخ بیهقی» می‌بینیم. اما بعدها با افول تدریجی خلاقیت و از دست رفتن اعتماد به نفسی که برای این کار لازم بود، سیل عربی‌جات به متون فارسی سرازیر شد و این زبان بیگانه که زمانی دستمایه‌ی نویسندگان ما برای به وجود آوردن یک ادبیات غنی و پُرقدرت بود، فارسی نوشتن را به حاشیه پس راند و تبدیل شد به وسیله‌ای برای خودنمایی و فضل‌فروشی... و خب، معلوم است، وقتی که در موضع ضعف باشیم و شیفته‌ی یک زبان بیگانه، هم از شیوه‌ی انشای آن زبان تأثیر می‌گیریم و هم از شیوه‌ی خط آن زبان. اگر امروز داریم «ت»ی گردی را که هزار سال پیش کشیده می‌نوشتیم دوباره گرد می‌نویسیم یا الف کشیده‌قامتی را که هزار سال پیش به جای الف مقصوره می‌نوشتیم کنار گذاشته‌ایم و به جای آن «ی» می‌نویسیم اما «الف» می‌خوانیم و اگر به جای آن «ی»ی درسته‌ای که اسدی توسی در سال ۴۴۷ هجری قمری بعد از «ه» می‌گذاشت همزه می‌گذاریم، مال این است که هنوز در موضع ضعفیم. همین موضع ضعف و شیفتگی و عدم اعتماد به نفس سبب شد که در آستانه‌ی دوران تجدّد و آشنایی با فرهنگ و تمدّن اروپایی، در برابر هجوم واژه‌های بیگانه هیچ کاری از دستمان ساخته نباشد. بیش از سه هزار و بر اساس بعضی تخمین‌ها نزدیک به چهار هزار واژه‌ی فرانسوی در زبان گفتار فارسی امروز وجود دارد. حدود ۸۰۰ واژه‌ی فرانسوی در «لغتنامه‌ی دهخدا» داریم و ۱۷۰۰ واژه‌ی فرانسوی در «فرهنگ معین». و از ۱۳۲۰ به بعد و با غلبه‌ی فرهنگ امریکایی و انگلیسی، سیل واژه‌های انگلیسی هم به قلمرو زبان فارسی که تشنه‌ی پذیرفتن بود و متاع دندانگیری برای عرضه کردن نداشت سرازیر شد. اقتباس واژه‌های بیگانه در یک شرایط طبیعی با پذیرفتن پدیده‌های جدید همراه است: تلفن با خودش «تلفن» می‌آورد و پُست «پُست» و اتوبوس «اتوبوس» و آمپول «آمپول» و مُبل «مُبل» و سینما «سینما» و شکلات «شکلات» و سوسیس «سوسیس» و کالباس «کالباس»... و هیچ چاره‌ای هم نداریم و اصلن لازم نیست برای این پدیده‌های جدید دنبال معادل‌های فارسی بگردیم. اما «تئاتر» چی که «تماشاخانه»ی به این قشنگی را داریم، و «کافه» چی که «قهوه‌خانه»ی به این خوبی را داریم، و «سالن» چی که «تالار» به این خوشگلی را داریم... به جای بعضی کلمه‌های وارداتی معادل‌های درستی گذاشته‌ایم که به خوبی جا افتاده و جواب می‌دهد: «دوسیه»ی فرانسوی را «پرونده» کردیم و گرفت و جواب داد و نسل امروز اصلن «دوسیه» به گوشش نخورده است. به جای «لیسانس» و «فوق لیسانس» گذاشته‌ایم «کارشناسی» و «کارشناسی ارشد»، اما هنوز یکی در میان «لیسانس» و «فوق لیسانس» می‌گوییم و اعتبار «کارشناسی» و «کارشناسی ارشد» محدود مانده است به منابع مکتوب. اما «مرسی» را چه کار کنیم که از همان اوّلش هم نه چیزی بوده است که خودمان نداشته باشیم و نه هیچ ضرورتی داشته است و معلوم نیست به چه دلیل هنوز ورد زبان ماست و روزی هزار مرتبه نثار همدیگر می‌کنیم. و «مامان» را چه کار کنیم که از بزرگ و کوچک هیچ ابایی از گفتن و شنیدنش نداریم (و تازه یک «یا»ی نسبت هم به آن چسبانده‌ایم و به جای «ناز» و «خوشگل» خودمان، می‌گوییم «مامانی») و یادمان رفته است که «مادر» خودمان اصل و منشأ و سرچشمه‌ی همه‌ی مادرهای اروپایی بوده است و از جمله همین «مامان» لوس و ننری که فرانسوی‌ها به خورد ما داده‌اند.

و اما خودباختگی و شیفتگی و عدم اعتماد به نفس فقط در اقتباس بی رویه‌ی کلمه‌های بیگانه نیست که تجلی می‌یابد - در ادا کردن و نوشتن آنها هم هست. مبحثی که می‌ماند برای هفته‌ی بعد.

مارکز و معجزه داستان‌هایش

نورچشمی ادبیات امریکای لاتین

بهمن فرزانه

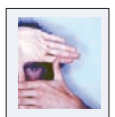

دغدغه

لابد شما هم دچارش شده‌اید، گاهی وقت‌ها در معرض آدم‌هایی قرار می‌گیری که روی خوش‌شان نمی‌گذارد قضاوت درستی درباره آنها داشته باشی. وقتی پای سواد و دانسته‌هایشان به میان می‌آید ناخودآگاه دست از قضاوت منطقی برمی‌داری و می‌گویی: «نه، فلانی خیلی خوب است، اوه نه اینکه می‌گویید بی‌انصافی است.»

یادداشت‌های پنج‌ساله مارکز هم برای من خواندنی بود. به اندازه همه کارهایش دوست‌داشتنی بود، برای همین هم ترجمه‌اش کرده‌اند و این روزها هم فعلاً مخاطبان ایرانی آنقدر به این کتاب روی خوش نشان داده‌اند که خیلی زود به چاپ دوم رسیده است.

و این درست همان اتفاقی است که درباره گابریل گارسیا مارکز دوست‌داشتنی افتاده است، همان مردی که موزفروش‌های «بوگاتا» هم می‌شناسندش و به این «عموگابو»ی نازنین مباهات می‌کنند. البته